

موسیقی سنتی ایرانی، مانند هر هنر معنوی دیگر از سکوت برخیزد و آرامش و صلح آن، حقیقت سرمدی را که جاویدان و مافوق هر گونه تعیین و تشخیص است، در قالب اصوات که متعلق به عالم صورت و مظاهر است، متجلی سازد. این سکوت و آرامش همانا مَهر عالم معنی بر چهره عالم صورت است. ریشه هر صوت و صدای موزون در اصمات این عالم وسیع سکوت که مافوق هر نوع صدا و خود اصل هر گونه ندا است روئیده و از نیروی حیات بخش آن، هستی خود را دریافت می دارد.

انسان خود بین دو سکوت که برای او جنبه مبهم و ناشناخته دارد قرار گرفته است، یکی دوران قبل از ولادت و دیگری مرحله پس از مرگ. بین این دو مرحله حیات آدمی همانند لحظه ای است که چون ندای ناگهانی این سکوت بی نهایت را برای اندک مدتی می شکند و سپس خود به آن سکوت ملحق می شود. لکن اگر با تعمق بیشتر به این واقعیت بنگریم، به این نکته پی می بریم که آن چه به نظر انسان نیستی آید، یعنی مرحله ماوراء حیات این عالم، هستی محض است و آن چه ظاهراً هستی است، یعنی ایام زودگذر زندگانی در این عالم مادی، سایه و ظلی از آن هستی متعالی بیش نیست. زندگانی انسان نیز هابهویی بیش نیست در مقابل آن سکوت ابدی که در واقع عمیق ترین همه موسیقی ها است و این حیات فقط هنگامی دارای معنی می شود که به آن

سکوت پیوندد و همهمه و هابهویی عالم برون را به نغمه دل انگیز عالم درون مبدل سازد.

تصوف راهی است از برای دسترسی به آن سکوت و آرامش که در مرکز هستی همگان نهفته است، سکوتی که زیباترین همه موسیقی ها است و آرامشی که منشاء هر گونه فعالیت و تحرک معنی دار است و خود سرچشمه حیات و مبداء هستی آدمی است. تصوف، ودیعه ای است الهی که از جنبه رحمت او سرچشمه گرفته و در درون وحی آسمانی قرار داده شده و کلید گشودن سر هستی انسان را به خود انسان بخشیده و امکان دست یافتن انسان را به آن گنجی که در درون وجودش نهفته است و او از آن غافل است، امکان پذیر می سازد. تصوف به انسان وسیله خودشناسی و بالنتیجه خداشناسی را عرضه می دارد. به کمک رسوم و قواعد سیر و سلوک، انسان می تواند درک کند که کیست، بمیرد از آنچه هست به معنای واقعی. تصوف، می تواند انسان را به آن آرامش و سکوتی که در مرکز وجود او نهفته و دسترسی به آن در همه جا و در همه دوره ای از زمان میسر است، برساند و او را از طوفان حوادث خطیر این زندگی و هابهویی عالم ظاهر نجات بخشد. بدون این که انسان مجبور شود، این عالم را ظاهراً ترک گوید. بلکه در تصوف، نجات انسان از طریق تحولی است که در او در همین نشأه و در غالب زندگی هادی او پدید آید تا او در نتیجه بتواند موسیقی درونی همه



ژویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

موسیقی در ایران

• سید حسین نصر

تصوف و

تأثیر آن در موسیقی

کائنات را بشنود و مافوق سر و صدای روزانه زندگی، موسیقی «سکوت ابدیت» را استماع کند.

از برای بیان حقایق خود، تصوف از هرگونه وسیله مشروع می تواند استفاده کند و کرده است، از بافتندگی گرفته تا تیراندازی، از معماری تا موسیقی از شعر تا منطق و حکمت الهی. گرچه هدف تصوف سوق دادن آدمی از عالم صورت به عالم معنا است، از آنجا که انسان در عالم صورت زیست می کند و از مجرد از این عالم در مرحله اول سیر و سلوک بی بهره است، با توسل به همین عالم صورت است که تصوف انسان را متوجه عالم معنی می سازد.

صورت، حاجب عالم معنا است ولی در همین حال رمز آن عالم است و نردبانی است از برای وصال به آن. چنانکه اوحدی کرمانی می فرماید:

زان می نگرم به چشم سر در صورت

زیرا که ز معنی است اثر در صورت

این عالم صورت است و ما در صوریم

معنی نشود دید مگر در صورت

برای گروهی محدود مجرد از طریق تعالیم صرفاً نظری عرفانی امکان پذیر است. ولی برای اکثر کسانی که دارای استعداد معنوی هستند، فقط از طریق صورت است که می توان به معنی دست یافت، صورتی که توسط هنر سنتی و دینی آن چنان صیقل یافته و لطیف شده است که کدورت

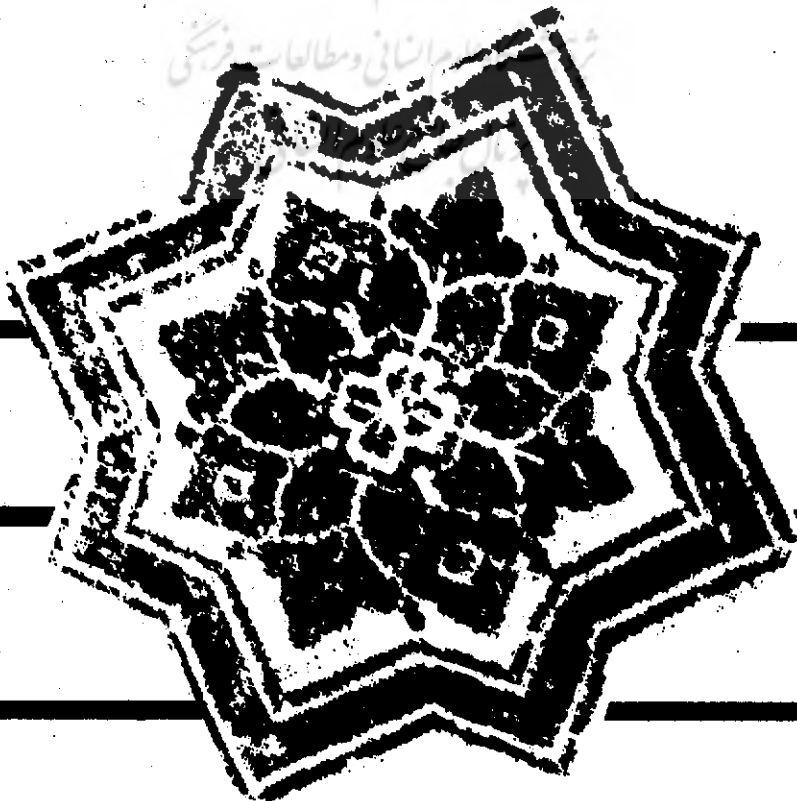
کثرت از آن زدوده شده و مانند آئینه ای جلوه گر جمال عالم قدس است. این صورت می تواند شکلی هندسی در معماری یا طرحی در نقاشی و خطاطی، یا آهنگی در موسیقی باشد و به همین جهت تصوف از تمام این امکانات استفاده کرده و اثر عمیق خود را تقریباً در تمام شؤون هنر اسلامی به جای نهاده است.

اما موسیقی در بین هنرهای سنتی مقامی خاص دارد. از آنجا که از همه هنرها کمتر با اشکال و صور مادی سر و کار داشته و بیشتر با عالم مجردات همبستگی دارد. بیهوده نیست که هندوان اولین هنری را که از آسمان برای بشر فرستاده شد موسیقی می دانند و عرفانی اسلامی موسیقی را بهترین وسیله اظهار لطیف ترین اسرار الهی می دانند چنانکه مولانا می فرماید:

مطرب آغازید نزد ترک مست

در حجاب نخمه اسرار الست

روح آدمی از عالم قدس سرچشمه گرفته و توسط طلسمی که سر آن فقط بر حق تعالی مکشوف است با بدن خاکی پیوند یافته و از این پیوند حیات آدمی در این عالم زیرین تحقق پذیرفته است. لکن روح را همواره بادی از مأوای اصلی وطن اولیه خود باقی است و تمام کوشش های انسان از برای نیل به کمال، حتی اگر آن را به عالم مادیات محدود سازد، از این تذکر سرچشمه گیرد. در عالم قدس،



روح، مستمع دائمی موسیقی جاویدان این عالم بود و از هماهنگی و وزن آن بهره می یافت و در آن شرکت داشت. در این زندان تن، روح از طریق موسیقی سنتی بار دگر یادآور سرزمین اصلی خود می شود و حتی آن طلسمی که روح را به تن پیوند می دهد از این راه شکسته می شود و برای لحظه ای چند هم شده، مرغ روح اجازه می یابد تا بال های خود را گسترده ساخته و در ساحت عالم معنی و فضای ملکوتی که مفرح روح آدمی است به پرواز درآید و از وجد و سروری که ذاتی این عالم است بهره مند شود. به قول سعدالدین حمویه:

دل وقت سماع سوی دلدار برد

جان را به سرابره اسرار برد

این زمزمه مرکبی است مر روح ترا

بردارد و خوش به عالم یار برد

مرد کامل را البته احتیاج به هیچ نوع مرکب نیست. زیرا که او خود قدرت طبران دارد. لکن تا انسان به آن مرحله

رابطه موسیقی سنتی ایرانی و تصوف، امری اتفاقی و فقط تاریخی نیست. بلکه حقیقتی است عمیق که در نحوه اثر گذاشتن این موسیقی در روح شنونده دخالت فراوان دارد. جهت درک این مطلب باید به ناچار به سه مرحله اصل سیر و سلوک اشاره کرد. گرچه نحوه بیان مراحل وصال به حق در تصوف متفاوت است، می توان آن را در سه مرحله اساسی خلاصه کرد. مرحله اول قبض است که در آن باید جنبه ای از نفس انسان ببرد و این مرحله بازهد و تقوی و جنبه تجلی عدالت و جلال الهی توأم است. مرحله دوم بسط است که در آن جنبه دیگری از نفس انسان انبساط یافته و وجود انسان از حدود خود گذشته، همه عالم را در بر می گیرد تا که به قول سعدی:

به جهان خرم از آتم،

که جهان خرم از اوست

و این مرحله با سرور و شادی توأم است و مظهر صفات جمال و رحمت الهی است. مرحله سوم وصال به حق از

● تصوف برای بیان حقایق خود، از هر وسیله مشروع می تواند استفاده کند. از معماری تا موسیقی، از شعر تا منطق و حکمت الهی.

طریق نیل به مقام فنا و بقا است که در این مرحله عارف از تمام احوال و مقامات دیگر گذشته به مشاهده چهره یار نائل می آید و درک می کند به حیان که به قول هاتف:

که یکی هست و هیچ نیست جز او،

و حله لا اله الا هو

موسیقی را با دو مرحله نهائی سر و کار است، نه با مرحله اولی. به همین علت در اسلام (در حالی که در شرع شنیدن موسیقی مگر به صورت تلاوت آیاتی قرآنی که بالاگترین و خالص ترین نعمات موسیقی است، جایز نیست) از آنجا که قلمرو احکام شرعی با امر و نهی دینی و عدالت الهی سر و کار دارد، در تصوف که به سیر و سلوک مربوط است، موسیقی جایز بوده و در بعضی طرق مانند طریقه مولویه و چشتیه اهمیت فراوانی داشته و دارد. عمق معنوی موسیقی ایرانی در زمان حاضر علیرغم دین مبین اسلام نیست چنان که برخی ظاهرینان اندیشند، بلکه به علت تعالیم اسلامی است که موسیقی را از جنبه ظاهری حیات منقطع ساخت و آنرا به سوی عالم معنی متوجه کرد. به همین جهت

رسد، موسیقی معنوی مانند موسیقی سنتی ایرانی یکی از قوی ترین طرق بیداری انسان مستعد از خواب غفلت است و مرکبی است مطمئن که می توان با توسل به آن از حسیض جهان پررنج و الم مادی به مدارج عالم پهناور معنی که در آن هرگونه درد و رنج به شادی و وجد مبدل شود، راند.

تصوف، موسیقی ایرانی قدیم را مانند بسیاری دیگر از قالب های هنری برگزید و آن را پرداخت و تحول بخشید تا این که به صورت مرکبی که مورد توجه آن بود، در آمد.

بنابراین از جهت اثری که این موسیقی در روح انسان دارد، مهم نیست که آغاز آن از کجا است، آیا اصل آن بازبیدی است یا از دوران هخامنشی است. آن چه مهم است اینست که این موسیقی امکان و استعداد این را داشت که تحت تأثیر تصوف قرار گیرد و به نحوی تغییر و تحول یابد که در آن یک درون نگری و معنویت به وجود آید، تا بشوئند شنونده ای را که روحش مستعد صعود و مراجع است به وصال یار نائل سازد و لحظه ای انسان را از محلودیت خود و عالم مادی که او را احاطه کرده است، برهاند.

در حالی که موسیقی غربی در دو قرن اخیر اکثراً یک نوع کوششی است برای رسیدن به مرحله دوم از سه مرحله بالا (بدون گذشتن از مرحله اول که زهد و تقوی و تجرد از دنیا است)، و به همین جهت به نفس انبساطی می‌بخشد که همیشه با اثر معنوی توأم نیست، موسیقی سنتی ایرانی و نیز سایر کشورهای اسلامی مخصوصاً موسیقی شمال هند که بیشتر توسط متصوفه ساخته و نواخته شده و اکثر اساتید بزرگ آن تا به امروز مانند رضاقلی خان و علاءالدین خان و بسم الله خان از مسلمانان اند، مبتنی بر مرحله اول یعنی زهد و تقوی و تجرد متجذبان است. عمق این موسیقی که انسان را از این جهان مادی کنده و ریشه شجره وجود او را در عالم معنی می‌تند، به این علت است که آنان که این موسیقی را ساخته و پرداخته اند خود به مرحله تجرد رسیده و دارای حال به معنی واقعی و عرفانی آن بوده اند.

صوفیان از این امر آگاهی کامل داشتند و سماع و موسیقی را فقط از برای آنان که از مرحله اول تکامل نفسانی که همان

آدمی خود نماد نه ان چیست، و این در دلی بود که ساده بود، و از عشقی و شوقی که بدان راه برد خالی باشد. اما چون خالی نباشد و به چیزی مشغول بود، آن در حرکت آید و چون آتشی که دم در وی دهند افزونتر گردد، و هر که را دوستی خدای تعالی بر دل غالب باشد سماع وی را مهم بود، که آتش نیزتر گردد، و هر که را در دل دوستی باطل بود، سماع زهر قاتل وی بود و بر وی حرام بود.

صوفیه همواره اجازه شرکت در سماع را فقط با توجه به وضع روحی افراد جایز دانسته، کسانی را که از ورطه عالم مادی و کشش آن رهایی یافته اند شایسته استفاده از آن می‌دانند. سعی گوید:

نگویم سماع ای برادر که چیست
مگر مستمع را بدانم که کیست
گر از برج معنی پرد طبر او
فرشته فرو مانند از سیر او
و گر مرد سهواست و بازی ولاغ

● صوفیان، سماع و موسیقی را فقط از برای آنان می‌خواهند که از مرحله اول تکامل انسانی که همان غلبه به شهوات حیوانی است، گذشته باشند.

غلبه بر شهوات حیوانی است گذشته باشند جایز می‌شمردند. غزالی در کتاب «کیمیای سعادت» خود در باب «در اباحت سماع و بیان آنچه از وی حلال است و آنچه حرام» می‌فرماید:

«بدان که ایزد تعالی را سری ست در دل آدمی، که آن در وی همچنان پوشیده است که آتش در آهن و چنان که به زخم سنگ بر آهن آن سر آتش آشکار گردد و به صحرا افتد، همچنین سماع آواز خوش و موزون آن گوهر آدمی را بچیناند و در وی چیزی پدید آرد بی آن که آدمی را در آن اختیاری باشد، و به سبب آن مناسبتی است که گوهر دل آدمی را با عالم علوی ارواح گویند، هست. و عالم علوی، عالم حسن و جمال است. و اصل حسن و جمال تناسب است، و هر چه متناسب است نمود کاری ست از جمال آن عالم، چه هر جمال و حسن تناسب که در این عالم محسوس است، همه نمره جمال و حسن آن عالم است. پس آواز خوش موزون متناسب هم شبهتی دارد از عجایب آن عالم، بدان سبب آگاهی در دل پیدا آید و حرکت و شوق پدید آید، که باشد که

قویتر شود دیوش اندر دماغ
پریشان شود گل به باد سحر
نه هموزم که نشکافدش جز تبر
جهان پر سماع است زمستی و شور
ولیکن چه بیند در آئینه کور

تأثیر تصوف در موسیقی سنتی ایرانی، بیش از هر چیز در همین امر است که تصوف، موسیقی را مرکبی از برای خروج به عالم معنی ساخت. ولی فقط از برای آنان که به خود زحمت ریاضت و انضباط معنوی را (که اولین قدم آن زهد و تقوی است) داده باشند. به همین جهت نیز آنان که از این موسیقی حظ برند بدون این که مرحله اولیه را طی کرده باشند، هیچگاه از طریق این موسیقی به ساحات عالم قدس ره نیابند و اگر مرغ روح آنان لحظاتی چند در آن عالم به کمک این موسیقی آسمانی به پرواز درآید، فوراً پس از اتمام این موسیقی از آن جهان سقوط کرده و نتوانند آن حال و وجد را در خود حفظ کنند. چه بسا که این موسیقی به جای این که کعبه صعود به عالم معنی شود، برای این گروه مانند مخدری

باشد که لحظه ای چند آنان را از مشقت روزگار رها سازد. وانگهی نوازنده این موسیقی نیز به همین علت که این موسیقی توسط افرادی ساخته و نواخته شده است که دارای مقام معنوی بوده و از خود بیخود شده و در مقام «حال» به این موسیقی پرداخته اند، فقط با فراموشی خود می توانند آن را به خوبی اجرا کنند. این موسیقی عمیق تر از آن است که بتوان بدون یک نوع دگرگونی معنوی و فراموشی از عادی روزانه با آن انس دائمی داشت و آن را به خوبی نواخت. بسیاری می پرسند چرا گروهی موسیقی دانان و نوازندگان موسیقی سنتی ایران به مشروبات الکلی و مواد مخدر معتادند. شاید دلیلش بیش از هر چیز همین باشد که از آنجا که بسیاری از آنان از برکت فیض دین و عرفان بی بهره مانده اند، راهی از برای وصال به احوال و مقامات معنوی از طرق تصوف و عرفان واقعی ندارند، به تنها وسیله ای که در دست دارند تا بتوانند لحظه ای چند خود را فراموش کنند، متوسل

وجود انسان به صورت ضربان قلب او در سینه اش همیشه حضور دارد، اتحاد می یابد و حیات او با حیات گیاه یکی شده، عالم صغیر و کبیر اتحاد می یابند و از این اتحاد روح انسان انبساط یافته در آن سرور و وجدی که سراسر جهان را فراگرفته و بشر فقط به علت غفلت از آن بی خبر است، شریک می شود. از طریق دوم که تعالی از هرگونه وزن و ضرب و وقفه، زمانی است انسان از عالم زمان ناگهان منقطع شده خود را در مقابل ابدیت احساس می کند و از جف فنا و بقا لحظه ای بهره مند می شود.

عارف کامل را احتیاج به موسیقی و با هنر سنتی دیگر نیست، چون او و زندگی او خود یک هنر است. لکن از آنجا که حواس باطنی او بینگر شده است می توان گفت که او در حال سماع دائمی است. تمام عالم از برای او یک نغمه جاویدان موسیقی است و او هستی را همواره با هماهنگی و زیبایی توأم دیده، همان طور که از راه بصر این زیبایی را به

● در موسیقی، توسعه کمی را با بهبودی کیفی نبایستی اشتباه گرفت. به قرین راه حراست از موسیقی سنتی، حراست از تصوف است.

می شوند. به هر حال آن چه مسلم است، این است که استفاده معنوی از موسیقی از دیدگاه تصوف امکان پذیر نیست مگر با صیقل دادن نفس و کشتن ازدهای درونی که تنها راه نجات دادن مرغ روح است و آماده ساختن آن از برای معراجی که موسیقی معنوی امکان پذیر می سازد.

معراجی که توسط موسیقی سنتی ایرانی انجام می گیرد، از چندین راه است، یکی آهنگی که پله به پله انسان را از یک منزلگه به منزلگه بعدی یعنی از یک حالت روحی به یک حالت روحی دیگر و بالاخره به مرحله وجد و سرور معنوی سوق می دهد و دیگر وزن و ضرب موسیقی که رابطه انسان را با زمان مادی که مهم ترین نشانه حیات این جهان است، تغییر می دهد. موسیقی ایرانی هم دارای ضرب های بسیار تند و منظم است و هم دارای لحظاتی بدون ضرب و هرگونه تعیین زمانی. از طریق اول انسان با ضربان حیات گیاهی که در

صورت الوان و اشکال طبیعت و خلقت می نگرد، از راه سمع به صورت موسیقی آن را می شنود، حیات او هیچگاه از موسیقی و شادی و سرور آن دور نیست. اگر او قطعه ای از موسیقی را به معنای عادی آن می شنود و از آن حظ می برد، فقط به این علت است که این قطعه مویذ احوال درونی او است. اگر این موسیقی از آن سکوت معنوی (که به آن اشارت رفت) برخاسته باشد، و اگر او از آن چه امروزه بعضی آن را موسیقی می نامند (لکن سر و صدائی بیش نیست دور از هرگونه معنی و ارزش معنوی) دوری می جوید، به این علت است که استماع آن مخرب حال معنوی است و صدائی است ناهنجار که نغمه موسیقی درونی وجود او را مختل ساخته و ضایع می کند. نیز اگر چنین فردی از استعداد ساختن و نواختن موسیقی بهره مند باشد، چنان که بسیاری از صوفیه بوده اند و اکثر استادان بزرگ موسیقی سنتی ایرانی، رابطه ای با تصوف داشته اند، آنچه سازد و نوازد، انعکاس احوال

معنوی او است در حجاب اصواتی که ترکیب آن نغمه ای سازد که شنونده را سوی آن احوال معنوی ارشاد کند. می توان گفت که عارف خود یک آلت موسیقی در دست صانع است و آن چه از او آید نغمه ای است که از وجود او توسط نوازنده آسمانی به سمع رسد. عالم خود به مثابه یک نغمه موسیقی است مرکب از اصوات هماهنگ و چون عارف حجاب های جدائی را دریده و خود را به مقام فطرت رسانیده و با خلقت اولی متحد ساخته است، او نیز مانند عالم، نیست جز چنگی که توسط آن خداوند نوازده آنچه خواهند چنان که مولانا می فرماید: «ما چو چنگیم و تو ناخن می زنی». چه حظی بالاتر از اینکه انسان نه تنها سماع موسیقی الهی کند، بلکه خود آلت نواختن این موسیقی باشد و با تسلیم اراده خود به مشیت الهی خود را کاملاً در دست او قرار دهد و منشأ نغماتی شود که سرور و شادی بگستراند و انسان ها را به سوی ماورای اولیه و دنیازگه نهائی خود هدایت

حفظ این موسیقی حراست و نگاهداری از سنت تصوف است که آن را به وجود آورده است و در زمینه خود موسیقی دوری از هر گونه بدعت بی پایه و تقلید مخصوصاً از تمدن غربی معاصر که به هلت مادی گری آن ارزش هایش درست در نقطه مقابل تمام هدفهای این موسیقی قرار دارد.

لفظ افرادی می توانند فصلی نوین به این موسیقی معنوی بیافزایند که خود به وصال عالم معنی ناپل آمده و در عین حال بر اصول موسیقی سنتی ایرانی آگاهی کامل داشته باشند. در ظهیر این صورت هر گونه تغییر در این موسیقی، یعنی مبدل ساختن «نردبانی به سوی آسمان» به «یک وسیله ارتباط صرفاً زمینی و دنیوی و فاقد ساحت متعالی». در این زمانه، موسیقی سنتی ایرانی می تواند چشمه ای پر فیض از برای سیراب کردن روح هائی تشنه و گم گشته باشد و ملجاء و پناهگاهی در مقابل نفوذهای منفی این عصر قرار گیرد و گروهی را نیز باجمال حیرت انگیز خود به سوی جمال مطلق

● عارف کامل را احتیاج به موسیقی و یا هنر سنتی دیگر نیست. چون او و زندگی او خود یک هنر است و از آن جا که حواس باطنی او بیدار شده است، می توان گفت که او در حال سماع دائمی است.

رهنمون باشد. از آنجا که این موسیقی نغمه ای است از جهان سرمدی در عالم زمان و مکان، آن را افولی و فسادی نباشد. پیام آن مانند آفتاب سپیده دم همواره تازه و زنده است. بر ما است که گوش های خود را باز کرده، توسط نغمات آن از آن مرگی که به دروغ آن را زندگی می نامیم، رهائی یابیم و به زندگی واقعی که آن را هیچ گله کسوف نیست دست یابیم و این میراث گرانبها را مانند سایر جلوه های فرهنگ بسیار سرشار و غنی خود در لحظه های فراق، از هر وقت دیگر غنیمت شماریم:

ساقی به نور باده برافروز جام ما

مطرب بگو که کار جهان شد به کام ما

ما در پیاله عکس رخ یار دیده ایم

ای بی خسیر ز لذت شرب مدام ما

هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق

ثبیت است در جریده عالم دوام ما (حافظ)

کند. در جهان امروز که دسترسی به معنویت هر روز مشکل تر شده و آن زیبایی که امروزه همه جا جنبه تجملی به خود گرفته است، موسیقی سنتی ایران دارای ارزشی فوق العاده است. چون مانند پناهگاهی است در بین طوفانی دهشت زا و واحه ای ست خرم در میان بیابانی سوزان. بسیاری امروزه به این موسیقی علاقه مندند، بدون این که خود دلیل همین آن را بدانند. در واقع این افراد در جستجوی معنویت اند و آن سکوت و آرامشی که در اندرون تار و پود این موسیقی نهفته است. آنها در جستجوی اسرار الهی است اند در حجاب نغمه ای که زیبایی آن، آنان را به خود می کشد و حزن ظاهری آن تنها مقدمه ای از برای سرور توصیف ناپذیری است که [آن حزن] در بطن آن موجود نیست.

باید این موسیقی عرفانی را با تمام اخصالت آن حفظ کرد و توسعه کمی را با بهبودی کیفی اشتباه نکرد. البته بهترین راه